

بسم الله الرحمن الرحيم

«و جاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من بين يديه فقال يا رسول الله ما الدين فقال حسن الخلق ثم أتاه عن يمينه فقال ما الدين فقال حسن الخلق ثم أتاه من قبل شماله فقال ما الدين فقال حسن الخلق ثم أتاه من ورائه فقال ما الدين فالتفت إليه و قال أما تفقه الدين هو أن لا تغضب».

روایتی است از وجود مقدس نبی مکرم که ابن ورام در «تنبيه الخواطر» نقل کرده است. از این کتاب غفلت نکنید، کتاب اخلاقی و قابل استفاده است؛ «تنبيه الخواطر» و یکی از منابع بحار الانوار است؛ ورام بن ابی فراس. از جمله این روایتی که در موردش به مناسبت بحث‌های شنبه چند دقیقه صحبت می‌کنیم. منتها قبل از این‌که من این حدیث را توضیح دهم و باز کنم چند تا نکته را عرض می‌کنم.

نکته اول شاید به مناسبت‌هایی قبلاً هم برایتان عرض کرده باشم، می‌دانید چه ارزش‌هایی اخلاقی و چه پلشتی‌ها و رذالت‌های اخلاقی عموماً این‌طور نیست که اسلام آورده باشد و چیزهای انسانی است. البته شریعت هم تأکید کرده است. حالا شما می‌توانید لیست کنید. مثلاً بدی حسادت، تکبر، خودخواهی، جاه طلبی، ریاست طلبی یا از آن طرف غیر خواهی، به پنداری دیگران از خود، تواضع. همین‌طور لیست کنید. این‌ها چیزهایی نیست که یک گزاره‌های اسلامی باشد. بلکه گزاره‌های انسانی است. یعنی خرد انسان‌ها هم به آن می‌رسد. اما خیلی وقت‌ها دین می‌آید این‌ها را جابه‌جا می‌کند. یعنی مثلاً برای حسن خلق یک جایگاهی قرار می‌دهد که چه بسا عقلاً آن جایگاه را برایش قرار ندهند. یا مثلاً برای فلان گناه یک جایگاهی قرار می‌دهد که شاید دیگران این جایگاه را قرار ندهند. این خیلی مهم است که یک عالم -همه‌ی انسان‌ها مخصوصاً عالم- جایگاه و رتبه و منزلت مکارم اخلاقی، سجایای اخلاقی، حتی واجبات، از آن طرف رذالت‌های اخلاقی، گناهان رتبه‌اش معلوم باشد. اگر رتبه‌اش را انسان نداند گاهی باعث محرومیتش می‌شود. مثل این‌که یک ارزش اخلاقی است، خیلی بالا است، ولی طرف چون نمی‌داند اولویت دوم و سوم قرار می‌دهد. این باعث محرومیت می‌شود دیگر. از آن طرف گاهی وقت‌ها بیچاره می‌شود. در گناهان، در رذالت‌های اخلاقی، به خاطر این‌که جایگاهش را در شریعت نمی‌داند چه بسا حساسیت نداشته باشد. مثالی که این مثال را من زدم در جمع شما، گاهی من مقایسه می‌کنم بین غیبت و دزدی. می‌دانید که مردم ما آن جایگاهی که باید برای غیبت قرار بدهند، نمی‌دهند. ولی مثلاً برای دزدی چرا، قرار می‌دهند. لذا «کم من متدين» که ریالی در عمرش دزدی نمی‌کند، ولی مثل بارش خاکستر غیبت می‌کند. چون آن جایگاهش را جا به جا کرده است، برده است در آخر. این است که عرض می‌کنم اگر جایگاه این‌ها را ندانیم، اگر خوبی باشد محروم می‌شویم و اگر گناه باشد، رذالت اخلاقی باشد انسان بیچاره می‌شود.

نکته بعد همین است که این را هم من و شما باید بدانیم و هم برای مردم باید بیان کنیم. برای مردم فقط ارزش‌های اخلاقی را نگوئیم، جایگاهش را هم بگوئیم یا وقتی گناهان را برای مردم بیان می‌کنیم، اگر کسی توفیق بیان پیدا کرد هم اصل گناه را بگوید و هم جایگاهش را بگوئیم که این در دین ما کجا است. کنار چه گناهایی آمده است. چه آثاری بر این گناه بار شده است، چه گناهایی خود این گناه تولید می‌کند. این نکته مهمی است، هم دانستنش و هم انتقالش. یکی از چیزهایی که بنده فکر می‌کنم جایگاهش را باید در دین بازشناسی کنیم و همین‌طور به عقلمان تکیه نکنیم حسن خلق است.

حسن خلق خیلی وقت‌ها در حد یک مستحب تلقی می‌شود. الآن شما از مراجع سؤال کنید که حسن خلق واجب است، چه حکمی دارد، بعضی‌هایشان خیلی محتاطند می‌گویند سؤال مبهم است. بعضی‌ها ممکن است بگویند نه، مستحب است. بعضی‌ها شاید دقیق‌تر باشد بگویند گاهی وقت‌ها اصلاً مستحب هم نیست. یک مزیت است، ولی بنا بر این‌که بگوئیم برخی وقایع از حکم

خالی است حکم هم ندارد. ولی وقتی سؤال می‌کند شخصی از رسول خدا. شخصی آمد خدمت رسول خدا و آمد جلوی حضرت. گفت: «ما الدین» حضرت فرمودند: «حسن الخلق». آمد دست راست... حالا این‌ها یک حرکات به قول امروزی‌ها سمبلیک هم می‌تواند باشد. گاهی وقت‌ها خدا می‌زند در سرشان که این کار را نکنند که بعداً این بماند.

آمد طرف راست پیامبر «ما الدین» همین جواب را شنید. گفت شاید من اشتباه می‌کنم، پیغمبر حواسشان نیست. آمد طرف چپ پیغمبر، شمال «ما الدین فقال حسن الخلق»، آمد پشت سر پیامبر و گفت: «ما الدین» حضرت رویش را برگرداند و به طرفش فرمود بنا نیست که متوجه شوی، بنا نیست قبول کنی. «الدین هو أن لا تغضب» دین این است که با مردم مدارا کنی، غضب نکنی، ناراحتی نشان ندهی.

ببینید این را بگذارید کنار روایاتی بی‌شماری که راجع به حسن خلق است «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» این را به ستایش دارد می‌گوید دیگر. آن وقت جایگاه حسن خلق می‌آید بالا و می‌شود مساوی با دین. البته این هم در فهم درست کنیم؛ نه این‌که حالا ممکن است یک عنصر دیگر هم باشد. این را می‌دانید حضرت می‌خواهند بگویند دین نمی‌تواند خالی از این حسن خلق باشد. مقومش است، عنصرش است. کار به فقه نداشته باشید که ممکن است بگوید مستحب است، ممکن است بگوید یک جاهایی واجب است، ممکن است یک جا بگوید حتی مباح است. اما بنیان می‌شود. من گاهی وقت این‌جا می‌رسد این مثال را می‌زنم. ببینید انسان اگر دو تا لباس دارد، آمد لباس کهنه را داد به یک فقیری، فقیر هم برد و پوشید. می‌توانید بگویید کار مکروهی کرده است؟ تازه کار مستحب کرده است، لباسش را داده است. این را مقایسه کنید با کسی که همین را هم نمی‌دهد. همین را هم نگاه می‌دارد برای روز مبادا. مستحب است، مکروه هم نیست. دادن لباس ولو کهنه مستحب است، مگر این‌که به درد نخورد و طرف برود بپندازد دور. چنانچه ندادن لباس شیک هم نمی‌توانیم بگوییم مکروه است، نهایتاً ترک مستحب است، ولی پشت این یک روحیه است.

لذا قرآن را نگاه کنید وقتی می‌گوید: «يَنْفِقُونَ مِمَّا يَحِبُّونَ» بعد بحث کفر و ایمان را می‌آورد. می‌خواهد بگوید انسان‌هایی که نمی‌توانند از جنس خوبشان بگذرند و هر وقت انفاق می‌کنند از جنس درجه دو انفاق می‌کنند یک نوع حالت کافرانه حالا یا باورش نیامده است هنوز یا اعتقادش ضعیف است. به هر چیزی، به هر شکلی. این‌ها کار به فقه ندارد. این خیلی حساس است که ما فقه را برای خودش و این نکات را برای خودش. من کار ندارم بگویم حسن خلق همه جا واجب است، قطعاً غلط است. اما این است جایگاهش که وقتی طرف می‌آید پیامبر این‌طور جواب می‌دهد و اصلاً ائمه و پیامبران، سعی می‌کردند... گاهی حالات علما را از منابع معتبر بخوانید. حالا غیر از ائمه. ائمه که جای خود دارد. الگوهای اخلاق اجتماعی، این الگوها را، آقای شبیری «سلمه الله» در جرعه‌ای از دریایش نقل می‌کند که یک زمانی خبر آوردند برای آقا سید عبد الهادی شیرازی که مثلاً بعضی‌ها دیدید این فضاهای بیوت گاهی وقت‌ها افراد بد اخلاقی که مثلاً با حالت خوشحالی که شهریه فلان مرجع، آقا سید محمود شاهرودی تمام شده است و ایشان قرار شده است این ماه شهریه ندهد؛ حالا در رقابت‌های بیتی. ایشان دارد که این سید بزرگوار ناراحت شد تا جایی که گریه کرد و فرمود چقدر پول در دستگاه ما است. گفتند خوب است، پول دارید. چون مرجعیت ایشان، مرجعیت فراگیری بود ولو خیلی کوتاه بود. گفت پس این شهریه را، این پول را به دستگاه ایشان منتقل کنید که ایشان بتواند شهریه‌اش را ادامه بدهد و قطع نشود، بعد هم خدا بزرگ است.

یا باز آن چیزی که از ایشان نقل می‌کنند. یکی از آقایان تهران نامه‌ای نوشت به آقا سید عبد الهادی که نامه‌ی تندی بود. آقا سید عبد الهادی هم در آخر عمرش نابینا شد ولی سفارش کرده بود که هر چه نامه می‌آید برای من بخوانید و هیچ نامه‌ای را سانسور نکنید برای من. این نامه که رسیدند دیدند سراسر فحش است، چه بخوانیم! بخوانیم یا نخوانیم؟ منتها ایشان تأکید کرده بود که حتماً بخوانید برای من. شاید شبهه‌ی شرعی کردند که اگر نخوانند این پولی که دفتر به آن‌ها می‌دهد اشکال داشته باشد. خلاصه نامه را خواندند. در نامه آمده بود که من با این‌که تو را قبول ندارم و هم بحث بودیم، دست روزگار احتیاج من را به تو انداخته است. من تهران هستم و خانه ندارم. یک خانه می‌خواهم بخرم، آن کسی که فروشنده است مقلد تو است. به من گفته اگر اجازه بدهی من نصف پول خانه را نمی‌گیرد. حالا اگر تو اجازه بدهی نصف پول خانه را نمی‌گیرد و نصف بقیه را هم جور می‌کنم؛ با بی‌ادبی گف، گداهای متکبر. می‌گویند وقتی نامه را برای سید خواندند گفت ما نصفش را اجازه می‌دهیم، نصفش را

می‌خواهید چه کار کند. معلوم است که آن نصفش را هم مشکل دارد. بنویسد که آن مقلد ما همه را نگیرد و بعداً حساب کند. ببینید حسن الخلق.

آخرین نکته را عرض کنم، این است که حسن الخلق خوبی‌اش را عرض کردم همه می‌دانند لازم نیست که آدم متدین باشد. اما جایگاهش را عرض کردم که جایگاه بالایی است. ولی یک نکته را باید توجه کنیم. این است که گاهی وقت‌ها انسان یک بهانه‌هایی پیدا می‌کند که اجرا نکند. مثلاً می‌گوید من اجرا کنم حمل بر تملق می‌شود، حمل بر چاپلوسی می‌شود. این ممکن است یک جاهایی درست باشد، اما باید حواسمان باشد که دام شیطان نباشد. چون شیطان می‌آید سراغ آدم که تو حسن خلق نشان دهی ممکن است بعضی توهمات شود.

لذا دیدید که ما متدین بد اخلاق کم نداریم. متأسفانه گاهی متدین‌ها بد اخلاق‌تر هستند تا غیر متدین‌ها. بالاخره این‌ها یک توجیهی برای خود دارند. حالا عوام را بگویند جایگاهش را بلد نیستند، خواص چطور؟ خواص بد اخلاق چه توجیهی دارد کارشان. این‌هایی که جایگاه را هم بلد هستند، مگر این‌که بگوییم این‌قدر در فقه و اصول و کفایه و رسائل غوطه ور شدند که نمی‌رسند بروند دنبال این بحث‌ها. آن دیگر خواص نیستند، در این قسمت عوام هستند. این را باید متوجه باشیم که شیطان انسان را از این فیض محروم نکند به توجیهات. چنان‌که از آن طرف قضیه انسان باید حواسش باشد که گاهی خود این حسن خلق‌ها تملق است. چرا نسبت به همه این حسن خلق را نداریم. چرا نسبت به همه با احترام حرف نمی‌زنید. طرف می‌بینید با مناشی قدرت، با مبادی قدرت و مکنات خیلی با حسن خلق، مبادی آداب، مراعی آداب، اما با دیگران نه. این حسن خلق نیست. این دام است، این چاپلوسی است، این تملق است، لذا انسان باید مواظب باشد که این‌ها را با هم...

مرزها را مراعات کند. اگر هم برای عوام این‌ها بخشیدنی باشد برای من و شما که نیست. دیگران ممکن است خداوند هم زود از آن‌ها می‌گذرد، اما از ما نمی‌گذرد. یک مقدار حساب من و شما سخت‌تر از دیگران است. چنان‌که در این حسن خلق نباید مرزها بشکنند. گاهی وقت‌ها مرزها می‌شکنند. یک کلیپی را من چند روز پیش دیدم، یک آقای بود به یک شخص محترمی می‌گفت ما در مورد امام زمان داریم: سلام بر تو «حین تقوم»، سلام بر تو «حین تقعد»، سلام بر تو «حین تسجد» این‌ها را در مورد امام زمان داریم. حالا من هم می‌گویم سلام بر تو «حین تقوم»، سلام بر تو «حین تقعد»، سلام بر تو «حین تسجد» این‌ها را در مورد معصوم فرق دارد. مراعات کنیم. حواسمان را جمع کنیم. من حدّ اقلش می‌گذارم سر کج سلیقه‌ی، بد سلیقه‌ی.

«السلام عليك حين تقوم السلام عليك حين تقعد والسلام عليك حين تسجد». بعد بیاوریم این‌ها را برای... ولو طرف محترم. یک نفر برسد بگوییم سلام بر تو وقتی روی می‌نشینی، سلام بر تو وقتی جراحی می‌کنی، سلام بر تو وقتی فلان... یک مقدار باید حواسمان باشد. اگر این حساب است بگوییم حسن خلق است، رعایت ادب است. اما زودی همین‌طور از یکی خوشمان می‌آید از الفاظ معصوم در حقّش استفاده می‌کنیم. از یکی بدمان می‌آید از الفاظی که در حقّ شمر و یزید و ابو سفیان است به کار می‌بریم. این درست نیست! من یک زمانی شنیده بودم که علامه طباطبایی وقتی «وسائل» را دستش می‌دادند می‌بوسید و روی چشم می‌گذاشت. به عنوان ثقل اصغر. البته «وسائل» درونش روایات ناصحیه هم هست، تعارض هم هست، ولی بالاخره از اروپا نیامده است، از افلاطون نیامده است، از امام صادق و امام باقر آمده است. خیلی من دوست داشتم و گاهی هم نقل می‌کردم و طلبه‌ها را هم تشویق می‌کردم. از باب این‌که وقتی چیزی دیدید و پسندیدید خودتان هم عمل کنید، بعد از مدتی یک چیزی به ذهنم رسید که وقتی «وسائل» به دست ما بدهند و ببوسیم و روی چشم بگذاریم می‌خواهیم قرآن را چه کار کنیم؟ قرآن را هم می‌خواهیم ببوسیم و روی چشم بگذاریم. به نظر من باید بین قرآن و «وسائل» فرق باشد. بالاخره بین خدا و امام رضا باید فرق باشد. این‌جا است که به ما گفتند نه مقصره باشید در مورد اهل بیت. مقصره یعنی کسانی که مقام ائمه را می‌آورند پایین تا حدّ عالمان ابرار. قمی‌ها مورد انتقاد بودند که مقصره هستند. اهل بغداد به قمی‌ها می‌گفتند. می‌گفتند شما اهل بیت را می‌آورید پایین. این‌ها هم به آن‌ها می‌گفتند غالی، غلو. چیزی که عوض دارد گلابه ندارد. اتفاقاً هم بود. خدا انگاری امام صادق، خدا انگاری ائمه، رازق پنداری ائمه در اندیشه‌های کوفه و عراق بوده است. لذا به ما گفتند همان‌طور که ما هستیم. این در مورد دیگران هم است. به هر صورت خواستم بگویم که مرزها مراعات شود و این‌ها را به مردم بگویید. الان شما می‌روید عمده‌تان مسافرت، حالا ممکن است کسی گرفتار قم باشد، ولی بالاخره عموماً می‌روید. اولاً مبلغ «طبيب دوار بطبه» یک جایی که مناسب است. این‌ها خیلی سلیقه می‌خواهد، گاهی ضدّ تبلیغ است. باید خیلی بلد

باشیم. این مطالب را مردم نیاز دارند و گوش هم می‌کنند، یعنی می‌پذیرند. اگر آنچه که اسلام است. این را من عرض نمی‌کنم، امام رضا فرمودند: اگر مردم محاسن کلام ما را بفهمند «لو أنَّ النَّاسَ» نگفتند «لو أنَّ الشَّيْعِيَّانَ أنَّ الْمُؤْمِنِينَ» نفرمودند «لو أنَّ المسلمين». «لو أنَّ النَّاسَ» یعنی حتّی آن بودیست، آن هندوئیست، آن ماتریالیست، آن یهودی، آن مسیحی بفهمد این‌ها را عاشق می‌شود. «لَاتَّبِعُونَا» متابعت می‌کند. به هر صورت إن شاء الله تبلیغ می‌روید باید... اولاً خود آدم باید تجسّم حسن خلق باشد. بگوید ولی مثل آن آقای بود که یک سمیناری بود راجع به کظم غیظ، من داشتم مقاله تهیّه می‌کردم، یک هفته کامل وقت گذاشتم، قدیم هم تایپ نبودم، معمولاً با خودنویس می‌نوشتیم. گفت آخر هفته یک خدمتکار آمد چایی بیاورد، دستش خورد به استکان و همه ریخت روی این کاغذها و همه قاطی شد. گفت آمدم به او حمله کنم دیدم مقاله راجع به کظم غیظ است. این‌طور باید آدم حواسش جمع باشد. نه این‌که از کظم غیظ بگوید تا کمی...

به هر صورت إن شاء الله تجسّم اخلاق... حالا نمی‌دانم چقدر حق دارم بگویم یا نه. فقه را آدم می‌گوید ولی بحث‌های اخلاقی را آدم باید باورش آمده باشد و عمل کند و بگوید. إن شاء الله که این توفیق را همه ما داشته باشیم. حدیثی که خواندم جلد 71 بحار صفحه 393 است.

– «بسم الله الرحمن الرحيم»

بحثی که ما داشتیم راجع به مشروعیت تعدّد قاضی در سیستم قضایی اسلام. کسی بخواهد یک مقاله بنویسد اسمش را بگذارد «مشروعیت تعدّد قاضی یا عدم مشروعیت در سیستم قضایی اسلام» دیدید که ما پذیرفتیم. در آن ترازو هم که درست کردیم کفه جواز را سنگین کردیم. منتها دو تا نکته قرار شد، دو تا نکته‌ای که از خود اصل مسئله کمتر نیست. یکی این‌که بحث چهار شنبه گفتیم برخی علما در همین بحث تعدّد قاضی به اصل جواز تمسّک کردند، بعضی به اصل منع. بالاخره این ضابطه ندارد و باید هر چه مناسب شد بگوییم. درس چهارشنبه ثابت کرد که نه، این ضابطه دارد و تأکید می‌کنم که قرار شد این بحث را گم نکنید، چون خیلی جاهای دیگر هم می‌آید. ما در بحث قضاوت مدام شک می‌کنیم که اصل چیست یا در کتاب شهادت، در کتاب تعزیرات. این‌که اصل جواز است یا اصل منع است بحث مهمی بود.

نکته‌ی دیگر که این هم در جای خود کار بست زیادی دارد دیدید که ما هم در مسئله تعدّد قاضی و هم در مسئله تجدید نظر، در این دو مسئله گفتیم که این‌ها از شیوه‌های اجرایی در اسلام است و هر چه که از شیوه‌های اجرایی باشد اصلاً حکم شرعی ندارد، حکم شرعی نیست. قرار شد حالا که بحثمان مناسب شده است یک جلسه، کمتر یا بیشتر... ببینید این شیوه‌های اجرایی یعنی چه؟ حداقل می‌دانید نیست در کتاب‌ها یا من ندیدم یا نیست که بعضی موارد را حمل بر شیوه‌های اجرایی کنیم و قهراً از خصوصیت بپردازیم. این خیلی مهم است. یعنی این ادّعا که من می‌خواهم بکنم و وارد شویم این است که بگوییم بعضی از روایات یا حتّی ممکن است بگوییم بعضی از آیات، به قرآن هم بکشانیم این مطلب را که بعضی از آیات یا روایات شیوه‌ی اجرایی آن زمان را مطرح کرده است. بدون این‌که خواسته باشد به عنوان یک حکم، مخصوصاً حکم دائم این را بیان کرده باشد.

قبلاً برایتان عرض کردم، روایتش را هم برایتان آوردم. ما در روایت اهل بیت مخصوصاً زمان حکومت حضرت امیر (علیه السلام) یک سری روایات داریم که این‌ها شیوه اجرایی است و لذا ممکن است در یک زمان خوب جواب بدهد، در یک زمان خوب جواب ندهد و حتّی راه بهتری باشد. زمان ائمّه بودن کسانی که مثلاً یک چشم‌شان آسیب می‌دیدید به خاطر جنایت دیگری که در روایت است. اگر طرف کور می‌شد حکمش روشن بود. مثل این‌که یک نفر بزند و چشم یک نفر را کور کند. اگر عمداً باشد قصاص و اگر غیر عمد باشد نصف دیه‌ی کامل، اما خیلی وقت‌ها کور نمی‌شد، بینایی‌اش کم می‌شد. در بینایی کم شود قصاص هم نمی‌شود بکنید چون نمی‌شود یک دفعه بیشتر شود یا کمتر شود. مگر امروزه دانش به یک جایی برسد که همان مقدار از چشم فلانی نور یا قدرتش را می‌گیریم، ولی مسلماً قدیم که ممکن نبود لذا می‌رفت سراغ دیه. دیه چطور تعیین شود. این از خودش سؤال کنید ممکن است بگوید من نصف بینایی‌ام را از دست دادم. از کجا راست می‌گوید؟ چطور بفهمیم. تازه بعضی وقت‌ها خودش هم می‌گوید من نمی‌دانم. فقط می‌دانم بعد از این مشتی که زد در صورت من... یک خانم می‌گوید شوهر من را زد، زد در چشمم، الان چشمم خوب نمی‌بیند. می‌گوییم چقدر؟ می‌گوید نمی‌دانم، ولی بالاخره اثر گذاشته است. شما اولاً چشم

راستش را امتحان می‌کنید چهار طرف. چهار طرف برای این‌که دروغ نگوید. اگر چهار طرف یک اندازه بود معلوم است دروغ نمی‌گوید. چون اگر دروغ بگوید مساوی در نمی‌آید. بعد هم چشم چپش را چهار طرف. آن هم برای این‌که بدانیم دروغ نمی‌گوید. آن هم معلوم شد که نصفه است بینایی‌اش. یک چیزی می‌برند دستگاه دیدید وقتی عینک می‌خواهید بزنید، تا جایی که می‌گوید دیگر نمی‌بینم. ممکن است دروغ بگوید زودتر، با این‌که می‌بیند بگوید نمی‌بینم ولی در طرف‌های بعد لو می‌رود. روایتش در پاورقی است نگاه کنید.

این چیست؟ این حکم اسلام است. اگر یکی سؤال کند «ما هو؟» آیا این حکم ثابت شرعی است یا اگر این‌طور باشد باید این دستگاه‌ها را جمع کنیم. الآن هم پزشک قانونی ما همین کارها را بکند یا حکم موقت است یا حتی حکم موقت هم نیست. این بحث جدیدش این است که من می‌خواهم با هم صحبت کنیم. اصولاً شیوه‌های اجرایی که ما در آوریم این اصطلاح را و داریم به کار می‌بریم و استفاده می‌کنیم منظور حکم موقت است؟ ممکن است کسی بگوید این شیوه اجرایی همان حکم موقت است. اگر این‌طور باشد قهراً قسیم شیوه‌های اجرایی چه می‌شود؟ می‌شود حکم دائم. پس این‌طور می‌شود «الحکم قسماً ثابت و موقت» موقت همان شیوه‌های اجرایی است. این است یا نه شیوه‌های اجرایی چیز مستقلی است. بله، بگویید «الحکم ثابت و موقت» آن تمام. بعد بگو روایاتی که ما در دین داریم، در متون، بعضی‌ها مبین حکم است؛ دیگر نگوییم حکم دائم، بگوییم مبین حکم است. بعضی‌ها مبین شیوه‌های اجرایی. یعنی اصلاً حتی نمی‌توانید به عنوان حکم موقت شخص آن را حکم موقت تلقی کنید. پس دقیق می‌شود. اگر اولی باشد تمام احکام حکومتی می‌شود شیوه‌های اجرایی، چون حکم موقت است دیگر. در حالی که اگر دوم باشد نه، حکم حکومتی می‌شود احکام موقت و احکام موقت هم از «شارع بما هو شارع» صادر شده است یا از فقیه به عنوان این‌که حق تشریع حکم موقت دارد. در حالی که شیوه‌های اجرایی از معصوم «بما هو شارع» یا «بما هو مبین شریعت» صادر نشده است، بلکه «بما هو مدیر»، «بما هو...» قاضی و حاکم بگویند آن‌ها شأن حکمی دارند. «بما هو مجری» حکم صادر شده است.

– ببینید ما اول بفهمیم. اصل بحث در برگه است. نکته مهم این است که آیا سنج‌های داریم که حمل بر شیوه‌های اجرایی کنیم. این مهم است. خدایی نکرده بیفتد دست یک کسی این حرف‌ها، بعد هر جا خوشش آمد بگوید یک شیوه‌ی اجرایی بوده است. چه می‌زی داریم که حمل کنیم بر بیان حکم یا بر بیان شیوه‌ی اجرا و اگر شک کردیم اصل چیست. این ذیل برگه خیلی مطلب است و خیلی فشرده است.

الحمد لله رب العالمین.